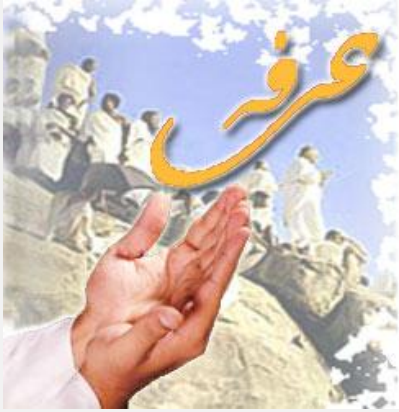


آنچه در این مقاله و مقالات بعد با عنوان «عرفان عرفه» می آید...



توحید

آنچه در این مقاله با عنوان «عرفان عرفه» می آید، فطراتی است از دریای بی کران معارف الهی که از زبان اولیای خدا جاری شده است. انسان وقتی به نیایش های ائمه اطهار علیهم السلام رجوع می کند، خود را در کنار اقیانوسی بی کران می بیند. میل به شنا در این اقیانوس از یک سوی، بی پایداری آن از سوی دیگر، آدمی را حیران می سازد. نه چنان حیران که پشتش سوی اوست بل چنان حیران که محور وی دوست

زیرا: عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند نیایش انسان های کامل جوشش عشق ناب است که موجب گشایش نطق لبلب طبع عاشقی در حضور معشوق می شود. در واقع معشوق از زبان عاشق حرف می زند و دریای ساکن و ساکت وی را به جوش و خروش می آورد. اولم این جزر و مد از تو رسیده و رنه ساکن بود این بحر ای مجید هم از آنجا کاین تردد دادی ام بی تردد کن هم از روی کرم حدیث دلبردگی و سر سپردگی قدیمی ترین قصه پر غصه تاریخ انسانی است. هر نیایشی به نوعی تقریر قصه دلبردگی و دلدادگی است. مناجات روز عرفه از حضرت سیدالشهدا و حضرت سیدالساجدین علیهما السلام از آن جمله است. پدر و پسر عاشق یک معشوق اند و ساجد یک مسجود و عابد یک معبود. صدا و ندایی که از نای این ناموران به گوش رسد، صاحب گوش را از هوش برد و محو او کند.

پسر شرح دعای پدر می دهد. پدر سرّ الست از سینه به در می کند و سینه در مقابل غیر حق سپر می کند. ما نیز که دستانی از دور به آتش داریم، نهال عشق آنان در صحرای دل داریم و به عشق آنان نازیم؛ زیرا که: به سدر و جنت و طوبی چه نازها دارد هر آنکه دامن اهل عبا رها نکند آنچه از خودشان یاد بگیریم در طبق اخلاص ریزیم و تا نمیریم، چشم از کریمان برنگیریم. مقالات عرفان عرفه، تفسیر موضوعی دعای عرفه امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام است، که تقدیم اهل معنی می شود.

این مقالات پیرو مقالات سال های گذشته است که با عنوان «اسرار و عرفان حج» آوردیم. لازم می دانم که از جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای سید علی قاضی عسکر تشکر و قدردانی کنم که با تشویق و پی گیری خود، ما را به تقریر این مطالب واداشتند.

امام حسین علیه السلام
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا فَيَكُونَ مَرُوثًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي مَلِكِهِ فَيَضَاهُ فِيمَا ابْتَدَعَ وَ لَا وَليٌّ مِنَ الذَّلِيلِ فَيُرْفِدُهُ فِيمَا صَنَعَ فَسُبْحَانَ سُبْحَانِهِ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَ تَفَطَّرَتَا سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَعَدِّ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ لَيْسَ دُونَكَ ظَهِيرٌ وَ لَا قَوْفَكَ قَدِيرٌ وَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ يَا مُطْلِقَ الْمَكْبَلِ الْأَسِيرِ يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا وَزِيرَ».

سپاس خصوص خداوندی است که فرزندی برنگزید تا وارث وی شود و شریکی در سلطنت ندارد تا با وی به ضدیت برخیزد و به معاون و کمکی در آفرینش نیاز ندارد. پاک پروردگاری که پاک است از این که جز او خدایی باشد که اگر چنین بود زمین و آسمان فاسد شده، از هم می گسست پاک پروردگاری که یکتای یکتا و صمد است. خدایی که نه زاده است و نه می زاید و کسی همانند او نیست.

و نه جز تو پشتیبانی هست و نه بالاتر از تو قدرتمندی، و تنها تو بلندمرتبه و بزرگی. ای که نه شریکی داری و نه وزیری.»

امام حسین علیه السلام

«أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَعَدُّ الْمَوْجِدُ الْفَرْدُ الْمُنْفَرِدُ، الْكَبِيرُ الْمُتَكَبِّرُ...
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ... إِلَهَاتِنَا الْأَعْدُوهُ
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدٍ.
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الدَّانِي فِي عُلُوهِ، وَالْعَالِي فِي دُنُوهِ
أَنْتَ الَّذِي لَمْ يَعْزِبْ عَنِّي خَلْقُكَ شَرِيكِي، وَ لَمْ يَوَازِرْ فِي أَمْرِي وَزِيرِي، وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ وَ لَا نَظِيرٌ.
أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدُّ فِتْكُونُ مَحْدُودًا، وَ لَمْ تَمُتْ فِتْكُونُ مَوْجُودًا، وَ لَمْ تَلِدْ فِتْكُونُ مَوْلُودًا.
أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فِعَائِدِكِ، وَ لَا عَدْلَ لَكَ فَيَكَاظِرُكَ، وَ لَا يَدَّ لَكَ فَيَعَارِضُكَ...
فَقَدْ قَدِمْتَ تَوْحِيدَكَ وَ نَفَى الْأَعْضَادِ وَ الْأَعْتَادِ وَ الْأَعْشِيَاءَ عَنكَ».

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. یکتای بی همتا، تنهای بی مانند. تویی خدا، جز تو خدایی نیست. بخشنده بی همانند و عظیم بی مانند. بزرگ و بزرگوار. تویی خدا، جز تو خدایی نیست. دائم و همیشگی. اول هر کس و آخر هر چیز. تویی خدا و جز تو خدایی نیست. پایین ترین چیز در عین بلندی و عالی ترین چیز در عین نزدیکی. تو آنی که کس را در آفرینش به یاری نخوانی و کسی را در کارهایت لایق مشورت و همیاری ندانی. نگاهدار و نظیر نداری. تویی خدا که در حدود ننگی تا محدود شوی. مثل نداری تا موجود گردی. زاده نشوی تا مولود شوی. تو آنی که نه ضدی داری تا با تو دشمنی کند و نه همتا که انبازی نماید و نه بدیل داری که با تو به مبارزه برخیزد. پس من، توحیدت را با نفی اضداد و انداد و اشباهت به پیشگاهت عرضه می کنم.

خداوند رکن اصلی همه نیایش ها، به ویژه نیایش های اولیای الهی است؛ زیرا دعا مولود رابطه انسان با خداوند است و بدین جهت در اول و آخر و وسط هر مناجاتی مطرح می گردد. شناخت انسان نیایشگر از خود و خدایی که وی را آفریده است و معرفت آدمی به صفات کمالیه و جمالیه و شوق و اشتیاق جهت رسیدن به این معدن عظمت از طرفی، و احساس احتیاج به این مبدأ اعلی و احساس قصور و تقصیر انسان در راستای تکالیف انسانی خود از طرفی دیگر، موجب فوران آتشفشان دل را قالب ادعیه و نیایش های عرفانی شده است. انسان نیایشگر، خدا را آن چنان که می یابد می ستاید و آن چنان وی را سجود می کند که شهود می کند. بنابراین معرفت داعی هر قدر قوی تر و جامع تر باشد، مضامین دعای او به همان مقدار عالی تر می گردد. از آنجایی که معرفت انسان های کامل، کاملترین معرفت است. لذا مناجاتشان نیز کاملترین مناجات خواهد بود. تنوع جهات در ادعیه حضرات معصوم علیهم السلام بدین جهت است؛ زیرا آنان حضرت احدیت را از جهات و ابعاد گوناگون ادراک کرده و با او به راز و نیاز می پردازند.

توحید باری تعالی (1)

مراد از توحید، یکتا دانستن خداوند است و منظور از یکتایی آن است که آدمی خداوند را به صفاتی متصف بدانند که مخصوص وی بوده و برای غیر خدا جایز نباشد. امام سجاد علیه السلام از این حالت با عبارت های: «الْأَحَدُ الْمُتَّوَحِّدُ» و «الْفَرْدُ الْمُتَّفَرِّدُ» تعبیر می کند. یعنی خداوند واحدی است که وحدانیتش مخصوص او است و هیچ واجدی از چنین وحدانیتی برخوردار نیست. فردیت خداوند سبحان، مخصوص اوست و هیچ فرد دیگری از چنین فردی بهره مند نیست. در غیر خداوند، هر چیزی که یکی است برایش دویی متصور است و هیچ واحدی بدون ثانی نیست، اما خداوند سبحان احدی نیست که ثانی ندارد؛ یعنی یکتای همه است که هیچ ثانی ندارد؛ از این رو خودش را در قرآن کریم چنین توصیف می کند: **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (2)**. بگو تنها خداوند یکی است و بی نیاز است، که نه زاید و نه زاییده شود و احدی مانند او نیست. احد است و شمار ازو معزول صمد است و نیاز ازو مخدول آن احدی که عقل داند و فهم و آن صمدی که حس شناسد و وهم نه فراوان نه اندکی باشد یکی اندر یکی یکی باشد در دویی جز بدو سقط نبود هرگز اندر یکی غلط نبود (3) احدیت در کلام امام حسین علیه السلام چنین بیان می شود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ... الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». «حمد مخصوص آن خداوندی است که فرزندی برنگرفت و شریکی ندارد... خدای واحد و احد و صمدی که نه زاید و نه زاده شود

و کسی مانند او نیست». امام سجاد علیه السلام نیز به خدا عرض می کند: «أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الْمُتَّوَحِّدُ الْفَرْدُ الْمُتَّفَرِّدُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَدٍ». «تو آن خدایی که جز تو خدای دیگری نیست. خداوند، احدی است که احدیتش مخصوص اوست. خدای فردی که فردیتش جز در او یافت نشود. اولی که قبل از هر احدی و آخری که بعد از هر عددی است.»

دلایل توحید

الف: بی نهایت و بی حد بودن خدا
یکی از دلایل توحید و وحدانیت باری تعالی، بی حد و بی نهایت بودن او است. از آنجا که حضرت حق، وجود محض است و اقتضای ذاتی وجود محض، بی نهایت بودن اوست؛ زیرا عدم که تنها نقیض وجود است در ذات وجود راه ندارد تا بتواند آن را محدود سازد و از طرفی چون ذات باری تعالی به جهت صرف الوجود بودن ماهیت ندارد، [که ماهیات، حدود و رسوم وجودند] لذا وجود وی بی حد و نهایت می گردد. از این رو امام سجاد علیه السلام عرض می کند:

«أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدُّ فَتَكُونُ مَحْدُودًا». «تو آن خدایی هستی که حدی نداری تا بدان جهت محدود گردی.»
لازمه بی حد و نهایت بودن خداوند واحد بودن او است؛ زیرا اقتضای بی نهایت واقعی، وحدت واقعی است که با دوگانگی و اثنیّت سازگار نیست. چون لازمه عقلی وجود دو موجود بی نهایت، محدود گشتن هر دو می باشد. محدود بودن نیز لازمه ماهیت داشتن و لازمه ماهیت، مرکب بودن و لازمه ترکیب احتیاج به اعضای ترکیبی است. که احتیاج با خداوند نمی سازد؛ زیرا خداوند باید غنی علی الاطلاق باشد.

در قرآن کریم این مطلب با تعبیر گوناگون آمده است: **فَإِنَّمَا تُولَدُوا فَتَمُوجُهُ اللَّهِ (4)** «هر طرف که روی گردانید؛ با خدا روبروید و خدا همانجا است.»
وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ (5) «اوست که در آسمان خدا و در زمین نیز خدا است.»
هو الأول والآخر والظاهر والباطن وهو يكل شئ عليم؛ (6) «اوست که اول است و آخر، ظاهر است و باطن. و با شماسست هر جا که باشید.»

بی نهایت و بی حد بودن خداوند باعث شده است که وجود اقدس او در همه جا باشد. همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نیابد به جهان جای تو را به کجا روی نماید که تماشای قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و ماوای تو را (7)
امام عارفان، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «مَلَأَتْ [غَلَبَتْ] أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»؛ «تار و پود هر چیز را پر کرده است.»

بدین جهت هیچ مکانی خالی از خدا نیست و در عین حال خدا در هیچ مکانی نیست؛ زیرا او برتر از مکان و امکان است. از این رو امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد: «أَنْتَ الَّذِي لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ»؛ «تو آن خدایی هستی که هیچ مکانی تو را در بر نگیرد.»
همه جا از او پر است و او خالی از همه جا. مکان و لامکان مخلوق اویند و او خالق همه. ای خدا، ای هم تو پیدا هم نهان هم مکان ها از تو پر هم لامکان نی زتو جایی پر و نی خالی است وصف تو از این و از آن عالی است ای منزله از «چه» و از «چون» بری هر چه گویم تو از آن بالاتری (8)

ناگفته نماند که اگر در بعضی از بخش های ادعیه ائمه اطهار علیهم السلام مکان به خدا نسبت داده شده است؛ مانند این قسمت از نیایش امام زین العابدین علیه السلام که: «سبحانک ما أجل شانک، و استی فی الاءماکن مکانک.»

«پاک پروردگار را! شأن تو چقدر جلیل است و مرتبه ات در میان مراتب، چقدر نورانی است.»
و کلام امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل که گفت:

«اللهم عظم سلطانک و علا مکانک»؛ «بار الها! سلطنت تو عظیم و مکانت تو برتر است.»
و تعبیرهایی مانند آن را باید متناسب با مقام الهی معنی کرد؛ یعنی منظور از مکان در اینجا یا مکانت و مرتبت است که از آن، به درجه و جایگاه تعبیر می کنند، در این صورت نمی توان مکان را به معنای جایی مادی و محسوس معنی کرد که شأن خداوند سبحان اجل از مکان بوده است. همانطور که مفسران گرانقدر «استوی» در الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (9) رابه معنای تسلط و فرمانروایی آورده اند نه به معنای رکوب و نشستن.

محمی الدین عربی در این باره می گوید: انسان دو نوع علو دارد. علو مکانی و علو مکانتی، خداوند در یکی از آنها با ما شریک است که همان علو مکانتی است و میرا از علو مکانی است؛ سَيِّحُ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى؛ (10) «روشن است که در این آیه، مراد از علو، علو مکانتی است.» (11)

گواه صدق این مدعی کلام امام زین العابدین علیه السلام در دعای عرفه است که عرضه می دارد:

«و تَوَلَّيْتَنِي يَمَا تَوَلَّيْتَنِي بِهٖ اَهْلَ طَاعَتِكَ وَ الزَّلْفَى لَدَيْكَ وَ الْمَكَانَةَ مَعَكَ.»

«و ولی من باش آن گونه که ولی بندگان فرمان برداری، و آنان را به دوستی خود برگزیده ای و منزلت و مکانت داده ای.»
احتمال دیگر این است که مراد از مکان، همان مکان مادی و جایی خاص باشد. در این صورت نسبت دادن آن مکان به خداوند، نسبت اشراقی، حبی و ملکی خواهد بود؛ یعنی مکانی که متعلق به خدا بوده و خدا بدان محل عنایت مخصوص دارد؛ مانند «بیت الله الحرام».

خانه ای را به خدا نسبت می دهیم، در حالی که می دانیم خداوند بی نیاز از خانه و کاشانه بوده و بلکه خالق آن است. این نسبت، نسبت ارزشی و حبی است؛ یعنی خداوند این مکان را بیشتر از سایر مکان ها دوست دارد و ارزش این مکان بیش از مکان های دیگر است.

از طرفی، چون همه مکان ها متعلق به خداوند است، پس می توان هر مکانی را به خدا نسبت داد و گفت: مکان خدا؛ به این معنی که مال خدا است و جز خداوند مالکی ندارد.

خلاصه کلام این که: عبارت مکان در نیایش ها یا به معنای مکانت است و یا به معنای مکانی که متعلق به خداوند است؛ زیرا مکان و لامکان هر دو مخلوقند و مرزوق و خدای را نسزد که محاط در مخلوق خود باشد. بلکه او در زمین و آسمان، خداست.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ. (12)

حقیقت منزل او لامکان است به معنی در زمین و آسمان است
مقام او بود اندر همه جا ازو خالی نباشد هیچ ماوا

خداوندی که عالم نامور زوست زمین و آسمان زیر و زبر زوست
دو عالم خلقت هستی ازو یافت فلک بالا زمین پستی ازو یافت

نه هرگز کبریا پیش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت
بنیم در جهان مقدار مویی که آن را نیست باروی تو رویی

همه باقی به توست و تو نهانی درون جان و بیرون جهانی
جهان از تو پر و تو در جهان نه همه در تو گم و تو در میان نه (13)

عرفا با توجه به آیات قرآنی و نیایش های عرفانی اولیای الهی، طبق ذوق و کشف و شهود خود عباراتی را در ترجمه مضامین نصوص دینی بیان کرده اند.

امام خمینی قدس سره

دیده ای نیست نبیند رخ زیبای تو را نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را

هیچ دستی نشود جز بر خوان تو دراز کس نجوید به جهان جز اثر پای تو را

به کجا روی نماید که توانش قبله نه ای آنکه جوید به حرم منزل و ماوای تو را

همه جامنزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نبیند به جهان جای تو را

بابا طاهر

به دریا بنگرم دریا ته بینم به صحرا بنگرم صحرا ته بینم

به هر جا بنگرم و کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته بینم

عطار نیشابوری

نه هرگز کبریا پیش را بدایت نه ملکش را سرانجام و نهایت

زهی اسم و زهی معنی همه تو همی گویم که ای تو ای همه تو

تو را بر ذره ذره راه بینم دو عالم ثم وجه الله بینم

دویی را نیست ره در حضرت تو همه عالم تویی و قدرت تو

وجود جمله ملل حضرت توست همه آثار صنع قدرت توست (14)

در منطق الطیر می گوید:

هم ز جمله پیش و هم پیش از همه جمله از خود دیده و خویش از همه

با توجه به همین بی نهایت بودن وجود محض است که عطار می گوید:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد

حکما مضمون این شعر را تحت عنوان «بسیط الحقیقه کل الأشياء» بیان کرده اند.

منظور از بسیط الحقیقه، وجود محض است. وجود محض یا «صرف الوجود» آن است که مجرد از ماهیت باشد. چون ماهیت حدود اشیا است. شیء بی ماهیت، بی حد و بی نهایت می گردد.

کمال وجود در بی حد و نهایت بودن است. از آنجا که بی حد و نهایت بودن حقیقی، تنها با بی همتایی سازگار است، ضرورتا کمال توحید ملازم آن بوده و موجود کامل واقعی جز یکی نخواهد بود. از این رو، هر موجودی باید کمال وجودی خود را از وجود کامل که همان وجود محض و بی حد و نهایت است دریافت کند؛ زیرا غیر از او هر چه هست ناقص است و معلول یک علت

تأوه کامل که هر موجودی هر چه دلرد از اوست. همه محتاج او و سائل درگاه اویند.

إِنَّمَا الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْجَمِيدُ؛ (15) «شما فقیران به سوی خدا غنی و تنها خدا غنی پسندیده است.»

یساله من فی السموات والأرض کل یوم هو فی شأن؛ (16) «هر چه در آسمان و زمین است، از خدا می خواهند و خدا هر روز در کار جدیدی است.»

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می گوید:

«... و قد تبین بما تقدم أن الواجب لذاته تمام کل شیء، و هذا هو المراد بقولهم بسیط الحقیقه کل الأشياء.» (17)

«از آنچه گفته شد، روشن گشت که واجب بالذات تمام همه چیز بوده و مراد حکما از این عبارت که - بسیط حقیقی همه اشیا است - همین مطلب می باشد.»

مرحوم ملا صدرا نیز می گوید:

«یقیناً بسیط الحقیقه، همه اشیاء وجودی است. مگر آنچه به نقایص و نیستی‌ها تعلق دارد. واجب تعالی که بسیط الحقیقه است، از هر حیث واحد است. پس او همه وجود است همان طور که تماش و وجود محض است.» سپس در جایی دیگر و در ادامه بحث می‌گوید: همان گونه که وجود یک حقیقت واحد است که در همه موجودات به تشکیک و اختلاف در کمال و نقص، سریان دارد؛ همچنین صفات حقیقی این وجود که همان علم و قدرت و اراده و حیات است نیز به همان عنوان سریان دارد؛ به گونه‌ای که راسخین در علم می‌دانند. بنابراین، حتی جمادات نیز زنده و عالم و ناطق اند که تسبیح خدا را به جا می‌آورند و به خالق خود علم دارند.» (18)

ب: ضد نداشتن خدا

یکی دیگر از دلایل وحدانیت خداوند سبحان، ضد نداشتن او است. هر چیزی جز ذات باری تعالی یا در برون ضدی دارد یا در درون. چون خدا ضدی ندارد پس بی نهایت است. که اگر ضدی داشت با او به معارضا و مبارزه پرداخته و دولت و سلطنت خدا را محدود می‌نمود. شاید بتوان گفت چون خدا بی نهایت است، واحد است و وحدانیت با مثل وضد داشتن نمی‌سازد؛ یعنی می‌توان ضد نداشتن را دلیل و گواه بی نهایت بودن، و بی حد و نهایت بودن وی را دلیل ضد نداشتن خدا دانست که هر دو، دلیل بر توحید باری تعالی است.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌گوید: «.. و لم یکن له شریک فی ملکہ فیضادہ فیہا ابتدع». «و در ملکش شریکی ندارد تا با خدا در آفرینش به معارضا پردازد.» امام زین العابدین علیه السلام نیز عرضه می‌دارد: «أنت الذی لا ضد معک فیعابدک، و لا عدل لک فیکأثرک، و لا ید لک فیعارضک...» «تو آن خدایی که برایت ضدی نیست تا به تو انبازی کند. و برابری نداری تا بر تو سرافرازی کند. و همتایی نداری تا با تو به معارضا برخیزد.»

با توجه به این مسائل است که گفته شده، یکی از علل عدم شناخت کامل خداوند، ضد نداشتن اوست؛ زیرا وجود ضد، یکی از راه‌های شناخت است؛ مثلاً انسان شب را به روز، گرما را به سرما، سیاهی را به سفیدی و... می‌شناسد، که هر کدام از این اضداد معرف طرف مقابل خود هستند. بدین لحاظ فلاسفه گفته‌اند: «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضَادِهَا»؛ «هر چیزی به ضد خود شناخته می‌شود.»

چون خدا ضدی ندارد. شناخت صحیح و کامل او برای انسان ناممکن است. مولوی در این باره چنین سروده است:

بی ز ضدی ضد را نتوان نمود و آن شه بی مثل را ضدی نبود
پس نهایتها به ضد پیدا شود چونکه حق را نیست ضد پنهان بود
که نظر بر یور بود آنکه به رنگ ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ
پس به ضد نور دانستی تو نور ضد، ضد را می‌نماید در صدور
نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد او را توان پیدا نمود
پس هلاک نار نور مؤمن است زانکه بی ضد دفع ضد لا یمکن است
زانکه هر چیزی به ضد پیدا شود بر سپیدی آن سپه رسوا شود
قرآن کریم یکی از دلایل توحید را نظم عالم می‌داند و نظم نشانه بی ضد بودن خالق عالم است؛ زیرا اگر خداوند ضدی داشت،

با خدا به معارضا پرداخته و نتیجه معارضا دو منشأ قدرت و علت تامه بر روی یک معلول، جز فساد و تباهی چیز دیگری نیست. چون فساد و تباهی وجود ندارد؛ پس ضدی برای ناظم هستی نیست تا علیه وی لشکر انگیزد و نظام وی را به هم ریزد. لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا؛ «اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خدای واحد بودند، هر دو به فساد کشیده می‌شدند.» امام حسین علیه السلام در دعای عرفه بدین مطلب چنین اشاره می‌کند: «فَسِحَانَهُ سَبْحَانَهُ، لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَتَفَطَّرَتَا.» «پاک و منزّه است خدایی که اگر در زمین و آسمان خدایانی بودند، هر آینه نظم آن دو از میان رفته و از هم گسیخته می‌شد.»

امیر مؤمنان علیه السلام نیز می‌فرماید: «فَلَيْسَ لَهُ فِيمَا خَلَقَ ضِدٌّ وَلَا فِيمَا مَلَكَ يَدٌ وَلَا يَشْرِكُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ.» (19) «در میان آنچه آفریده، ضدی و در میان آنچه که مالک اوست نظیر و بدیلی نداشته و در ملک خداوندی کسی با او شریک نیست.»

ج: مثل نداشتن خدا

لازمه وحدانیت الهی، بی مثل و مانند بودن اوست. چون مثل ندارد واحد است. بدین جهت جز خداوند سبحان هر موجودی مثل

و مانند و به عبارت دیگر زوج دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ. (20)

«و از هر میوه‌ای در میانش یک زوج قرار داد.»

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. (21)

«و هر چیزی را زوج آفریدیم، شاید که شما متذکر گردید.»

سبحان الذی خلق الأزواج كلها مما تنبت الأرض ومن أنفسهم ومما لا يعلمون. (22)

«پاک پروردگاری که همه جفت‌ها را آفرید از آنچه در زمین می‌روید و آنچه از خودتان هست و از آنچه که نمی‌دانید.»

وخلقناکم أزواجاً (23)؛ «و شما را زوج آفریدیم.»

هر زوجی از این ازواج، مثل و مانند زوج خویش است. اما خداوند چون زوج ندارد، مثل نیز ندارد. به همین دلیل لیس کومثله

شیء (24). «چیزی همانند او نیست.»

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌فرماید:

«فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءٌ يَعْدِلُهُ وَلَا يَسْتَوِيهِ شَيْءٌ.»

«هیچ خدایی جز او نیست و چیزی معادل وی نبوده و هیچ چیزی به او شبیه نیست.»

چون چیزی مانند خدا نیست، از این رو، رابطه انسان با چیزهای دیگر نباید مانند رابطه او با خدا باشد. وحدانیت خداوند اقتضا

می‌کند که روابط مخلوقات با او نیز وحدانی باشد.

معنای توحید عبادی در اینجا بهتر ظاهر می‌شود که آدمی تنها مطیع خدا است و در مقابل وی سر تعظیم فرود می‌آورد.

عشق و عبادت و اطاعت هر خدانشناسی باید چون خدا، واحد و یکتا باشد؛ به گونه‌ای که غیر خدا را از آن مرتبه دور دارد.

دلم خلوت سرای اوست غیری در نمی‌کنجد که غیر او نمی‌زید در این خلوت سرای دل

نه تنها عبادت خداوند منحصر به خدا بوده و غیر او را چنان عبادت نمی‌کنیم، سؤال از خدا نیز مخصوص بارگاه کبرپایی وی

است و جز او همه چیز لا شیء است. هم تو گو و هم تو خواه و هم تو باش ما همه لاشیم با چندین تلاش مولوی

بدین جهت امام حسین علیه السلام عرضه می دارد:

«لیس کمثلک مسؤول»؛ «هیچ چیز همانند تو مسؤول نیست.»

آنچه ما از خدا می خواهیم، مخصوص اوست و از غیر خدا آن گونه مسألت نمی کنیم؛ زیرا فقط خداوند است که می توان خیر دنیا و آخرت را از او خواست. فقط اوست که می توان آموزش گناهان و افزایش حسنات را از وی طلب کرد. اوست که می تواند توفیق عطا کند و حال دعا ببخشد و امکان سؤال دهد، و اوست که هر چه در زمین و آسمان است سائل از وی هستند و او معطی همه.

مسئله من فی السموات والأرض کلّ یوم هو فی شأن. (25)

«هر چه در آسمان و زمین است از او سؤال می کنند و او هر روز در کار جدیدی است.»

پس ذات خدا بی مثل است، صفات وی نیز بی مثل است، در معطی بودن و مسؤول بودن هم بی مثل و مانند است.

امام سجد علیه السلام در دعای عرفه می گوید:

«لیس کمثله شیء و لا یعزب عنه عظیم شیء»؛ «همانندی ندارد و هم از علم او چیزی مخفی نماند.»

«أنت الذی لا تمد فتکون محدوداً ولم تمثّل فتکون موجوداً.»

«تو آن خدایی که حد بر نداری تا محدود گردی. و مثل و شبیه نمی گیری تا مخلوق شوی.»

مثل گیری مساوی با مخلوق شدن است که لازمه اش محدود بودن نیز هست. پس بی نهایت بودن خداوند که بیشتر بیان شد، دلیل بر بی مثال بودن او - جلّ شأنه - بوده و بی مثال بودن دلیل بر واحد بودن اوست.

هر چه هست و بود و خواهد بود نیز مثل دارد جز خداوند عزیز

هر چه را جویی جز او یابی نذیر اوست دایم بی نظیر و ناگزیر (26)

شیخ محمود شبستری می گوید:

ظهور جمله اشیاء به ضد است ولی حق را نه مانند و نه ید است

چو نبود ذات حق را شبه و همنا ندانم تا چگونه داند او را

ندارد ممکن از واجب نمونه چگونه دانش آخر چگونه

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان (27)

البته منظور از نفی مثل و شبیه، نفی تماثل و تشابه تامه است؛ نه نفی سنخیت تامه یا نفی تشابه جزئی؛ یعنی مراد این است که «چیزی شبیه خدا نیست»، نه این که «چیزی به خدا شبیه نیست».

میان این دو عبارت فرق است. منظور از نفی شبیه، نفی همانند و همنا است، که با این نفی، توحید اثبات می شود. اما منظور از شباهت به خدا، بیان ارتباط خالق و مخلوق، و سنخیت بین آن دو است. اگر شباهت موجود میان خالق و مخلوق را نفی کنیم در واقع ارتباط خالق و مخلوق را نفی کرده ایم.

خداوند علت تامه و هستی بخش و جهان معلول وی است. در حکمت متعالیه این بحث به اثبات رسیده است که معلول شأنی از شؤون علت تامه خویش است. بحث سنخیت نیز یکی دیگر از بحث های فلسفی است که در آن ضرورت سنخیت میان علت معلول به ثبوت رسیده است. بدین جهت باید تشابهی میان علت و معلول و خالق و مخلوق باشد تا بتوان آن ها را

به همدیگر نسبت داد.

عرفا نیز جهان را تجلی اسماء و صفات الهی می دانند. پس باید بین «مَجَلّی» و «مُتَجَلّی» تشابه و سنخیت باشد. لیکن این تشابه جزئی و ذو مراتب است؛ یعنی هر مخلوقی به اندازه سعه وجودی خود معرفّ حضرت حق بوده و عالم با همه اجزایش

شأنی از شؤون بی پایان حضرت احدیت است. و به قول حافظ:

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

این مطلب با توجه به آنچه که در حکمت متعالیه ثابت شده است، از وحدت وجود و تشکیک وجود، بهتر درک می شود.

همه موجودات در وجود داشتن به خدا شباهت دارند؛ زیرا خالق و مخلوق هر دو موجودند و شدیدترین نوع ارتباط میان خالق و مخلوق، ارتباط وجودی است.

از آنجا که وجود به همراه خود کمالاتی؛ از قبیل علم و حلم، جمال و کمال و... را دارد، از این رو موجودات به خصوص انسان در این صفات و سایر فیوضات وجودی حضرت باری تعالی به وی شباهت دارند.

مسأله مثلیت که در روایات و ادعیه ماثوره بیان شده به این معنی است که آوردیم.

در روایتی آمده است که خداوند می فرماید: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی»؛ (28) «بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود گردانم.» از این رو، عرفا انسان را شبیه ترین موجود به خدا و از میان انسان ها، انسان کامل را شبیه از همه می دانند.

شیخ محمود شبستری می گوید:

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندرین یک میم غرق است (29)

در روایات مربوط به قرب نوافل و قرب فرایض نیز این مضمون به چشم می خورد که خدا می فرماید:

«بنده من در اثر قرب فرایض به مقامی می رسد که او دست من می شود که با آن کار می کنم و چشم من می شود که با آن می بینم و... و در اثر قرب نوافل به مقامی می رسد که من دست او می شوم که کار می کند و چشم او می شوم که

می بیند و گوش او می شوم که می شنود.» (30)

میزان و معیار تشابه به خداوند، تزکیه و تکامل آدمی است. از آنجا که انسان کامل پاک ترین و کامل ترین موجود است، شبیه ترین موجود به خدا نیز خواهد بود.

حضرت استاد علامه حسن حسن زاده آملی - دام ظلّه - در تفسیر آیه شریفه لیس کمثله شیء می فرمود: انسان کامل مثل خداست و چیزی مانند انسان کامل نیست.

با توجه به این توضیحات، خلاصه کلام این می شود که منظور از نفی مثلیت از خدا، مثلیت در الوهیت و ربوبیت است، نه مثلیت در کمال و جمال؛ زیرا هر کمال و جمالی فیضان جمال و کمال او و قطره ای از دریای بی پایان حضرت اوست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«نزلونا عن الربوبیة فقولوا فینا ما شیئتم»؛ «ما اهل بیت را از مرتبه ربوبیت پایین بیاورید، پس هر چه در علو مقام ما می خواهید بگویند.»

زیرا علم و حلم و جمال و کمالشان همه خدایی بوده و خودشان آینه تمام نمای خداوند. پس جز الوهیت و ربوبیت، همه چیزشان از او و شبیه به اوست.

بنابراین، آنچه ممنوع است، تشبیه کلی است که همان تشبیه در ربوبیت است، نه تشبیه جزئی که تشبیه در مرآتیت و

صفات و صفا ایست.
ولی تشبیه کلی نیست ممکن ز جست و جوی او می باش ساکن(31)
پی نوشتها:

- 1 . بار توحید هر کسی نکشد
طمع توحید هر کسی نچشد
- 2 . اخلاص، 3 - 1
- 3 . حدیقه سنایی، چاپ دانشگاه، ص 64
- 4 . بقرة: 115
- 5 . زخرف : 84
- 6 . حدید : 3
- 7 . دیوان امام خمینی، غزل شماره 4
- 8 . مثنوی طاقدیس، ملا احمد نراقی، ص 271
- 9 . طه: 5
- 10 . اعلی، 1
- 11 . فصوص الحکم، فص ادیسی.
- 12 . زخرف : 84
- 13 . اسرار نامه، ص 2 و 3
- 14 . اسرار نامه، ص 2
- 15 . فاطر، 15
- 16 . رحمن، 29
- 17 . نهاية الحکمة، چاپ جامعه مدرسین، ص 277
- 18 . اسفار، چاپ بیروت، ج 6، ص 117 و 110
- 19 . انبیاء: 2/
- 20 . رعد: 3.
- 21 . الذاریات: 49.
- 22 . یسین: 36.
- 23 . نبا: 8.
- 24 . شوری: 11.
- 25 . الرحمن: 29
- 26 . منطق الطیر، تصحیح دکتر مشکور، 206
- 27 . گلشن راز.
- 28 . حدیث قدسی.
- 29 30 . اصول کافی، ج 4، ص 53
- 31 . گلشن راز، شیخ محمود شبستری.